

پیش‌خوان

خوانشی از «دانشگاه پهلوی شیراز به روایت استاد»

دانشگاهی که قرآن بود تحصیل کرده سلطنت طلب تربیت کند!

■ محمدرضا کاتبینی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، تلاش دارد تا فعالیت دانشگاه پهلوی شیراز را به روایت اسناد برجای مانده مورد بازخوانی قرار دهد. این پژوهش توسط فرزاد سلیمانی و مجتبی سلطانی احمدی انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته‌است. تاریخ‌نمای ناشر در اشارتی کوتاه، اینگونه به معرفی این کتاب پرداخته‌ است: «سیاست‌های باستان‌گراییانه در دوره پهلوی دوم، موجب شد تا موقعیت خاص فارس به‌ویژه شیراز به عنوان مهد تمدن ایران باستان، مورد توجه کارگزاران حکومت قرار بگیرد و تأسیس دانشگاه پهلوی به عنوان بزرگ‌ترین دانشگاه خاورمیانه، با شناخت از وضعیت پهلوی ویژگی‌های متمایزی نسبت به سایر دانشگاه‌های کشور داشتند، زیرا به‌واسطه ارتباطاتی که این دانشگاه با سایر دانشگاه‌های جهان داشت، اکثر دانشجویان با آگاهی از وضعیت سایر کشورهای پیشرفته و مقایسه آنها با اوضاع کشور خود، در پی یافتن علل عقب‌ماندگی ایران و جست‌وجوی راهکارهای پیشرفت و بالندگی آن بودند. رژیم پهلوی درصدد بود با تأسیس دانشگاه پهلوی نسل وفادار به سلطنت را تربیت کند ولی حضور گسترده دانشجویان دانشگاه پهلوی در اعتراضات، تظاهرات، تحصن‌ها و سخنرانی‌ها، انتلاف و همکاری آنها با سایر گروه‌های اجتماعی مردم شیراز، نشان داد که به‌رغم سرمایه‌گذاری و تبلیغات گسترده در شیراز، توفیقی در این کار نیافته‌است باقیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و شروع جنبش دینی- سیاسی، دانشجویان نیز متأثر از این جنبش به فعالیت پرداختند و با پیروزی انقلاب اسلامی، با جرایم عمومی نهضت همراه بودند.»



اعطای دکترای افتخاری به فرح‌دبیا در دانشگاه پهلوی شیراز

همانگونه که در بخش پیشین اشارت رفت، رژیم از آن روی به تأسیس دانشگاه پهلوی شیراز مبادرت ورزید که «تحصیل‌کرده سلطنت‌طلب» تربیت نماید. با این همه روندی که در عمل طی شد، به تقابل جدی دانشجویان این دانشگاه با رژیم پهلوی انجامید. در بخشی از این کتاب، یکی از شواهد این امر، به ترتیب بی‌امده ذکر شده‌ است: «مبارزات دانشجویی علیه رژیم پهلوی و تسلطه امریکا در ایران، در دهه ۵۰ به اوج خود رسید و دامنه‌های وسیعی پیدا کرد. از سوی دیگر رژیم پهلوی با حساسیت تمام روی کوچک‌ترین حرکت‌های دانشجویی، اعمال قدرت کرده و از دستگاه سرکوب خود استفاده می‌کرد. در یکی از اسناد به جای مانده از مبارزات دانشجویی در سال ۱۳۵۱، با اشاره به حوادث ۱۶ آذر دانشگاه‌ها گزارش نخست‌وزیری با امضای هویدا به محمدرضا پهلوی ارسال شده‌ است. در این گزارش که به سر کوب، دستگیری و بازجویی دانشجویان تصریح شده آمده است: تیمسار سپهبد دکتر ایادی، خواهشمند است مراتب زیر را به شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر برسانید. امروز صبح کمیسوینی با حضور وزیر دربار شاهنشاهی، رؤسای ساواک و شهربانی و نمایندگان ستاد بزرگ ارتشتاران در نخست‌وزیری تشکیل و وضع دانشگاه شیراز دقیقاً بررسی شده است. در حدود ۳۰۰ نفر از دانشجویان اعتصاب کرده، در دانشکده پزشکی مانده و خارج نمی‌شوند. قرار شد طبق طرح ضداغتشاش، عمل شود. به این صورت که تعدادی افراد ارتش سوم در اختیار شهربانی شیراز قرار گرفته و وارد عمل شوند. در اصفهان هم دانشجویان دانشکده داروسازی اعتصاب کرده‌اند، دستور داده شد فوراً شورای دانشگاه اصفهان محکین را که در حدود ۱۰ نفر بودند، از دانشگاه اخراج و تحویل نظام وظیفه نماید. در مورد دانشگاه اصفهان، بازجویی حدود ۱۰ نفر بودند، از دانشگاه اخراج و تحویل نظام وظیفه نماید. در مورد دانشگاه اصفهان، بازجویی از محرکین ادامه دارد. تاکنون چهار نفر از ۱۰ نفر بازداشت‌شدگان، محرک اصلی شناخته‌شده‌اند. چاکر امیرعباس هویدا…»

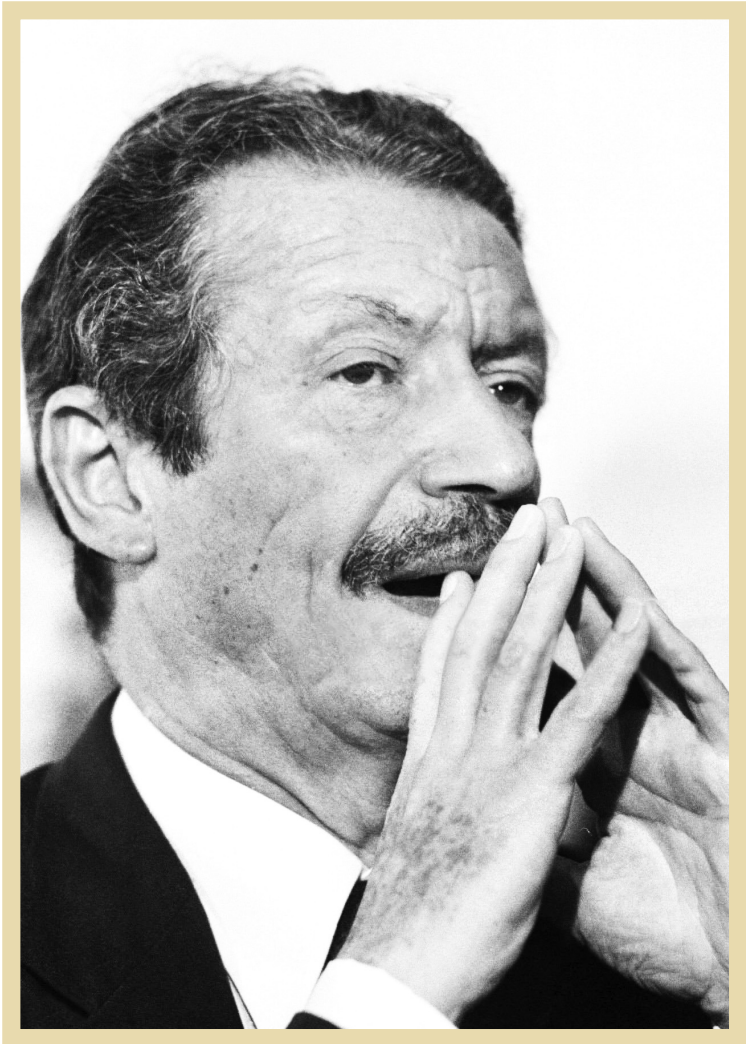
■ **نیما احمدپور**

سالمرگ شاپور بختیار، فرصتی مناسب در بازخوانی کارنامه ۳۷ روزه نخست‌وزیری اوست. بختیار با این خیال آخرین صدراعظم شاه شد که امواج عظیم انقلاب را فرونشاند، خیابان‌ها را از مردم خالی کند، حکومت شاهنشاهی را به جمهوری تبدیل وی طبعاً خود نیز نخستین رئیس آن شود! این اوهام تا آن حد دست نا یافتنی می‌نمود که سولیوان سفیر وقت امریکا در ایران را در ملاقات با او به اعجاب افکند و از اینکه مخاطبش فکر می‌کرد که می‌تواند انقلاب را از امام خمینی و مردم بر بیاید، غرق در شگفتی شد. وی احتمالاً در آن لحظه، تتمه امید خود به بقای رژیم شاه را نیز از دست داد! مقال بی‌آمده درصدد است تا به استناد به برخی روایت‌ها و تحلیل‌ها، ابعاد این موضوع را بسط دهد. امید آنکه مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **مگر قائم مقام، امیر کبیر، مستوفی الممالک و قوام از چه کسی حکم داشتند؟**

شاپور بختیار زندگی سیاسی پرفراز و نشیبی را پشت سر نهاد. در این میان آنچه مهم می‌نمود، این بود که او تا پیش از پذیرش مسند نخست‌وزیری، شاه را توتالیتر، تمامت‌خواه و مستبد قلمداد می‌کرد. با این همه منطقی قدرت بر وی نیز بی‌تأثیر نبود و نامبرده پس از دریافت حکم، رویکردها و ادبیات خویش را تغییر داد. بختیار خود را نیز به سان قائم مقام، امیر کبیر، مستوفی الممالک و قوام دانست که جلگلی از شاه وقت حکم گرفته اما مستقل بودند! یاس صابری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در ایضاحی بر این موضوع می‌نویسد: «سه فرضیه را در پذیرش این سمت توسط شاپور بختیار می‌توان مطرح کرد. اول اینکه وی سادع لوح، خوش‌بین و فاقده درک درست سیاسی بوده‌است. این فرضیه با توجه به سوابق سیاسی او، چندان تأیید نمی‌شود. شروط او برای پذیرش نخست‌وزیری از جمله خروج محمدرضا پهلوی از ایران و اقداماتی از قبیل انحلال ساواک، پایان بخشیدن به حکومت نظامی، محاکمه سران رژیم که در



۳۷ روز صدارت شاپور بختیار

پایان دخیل بستن شاه به ملی گرایان

ملی‌گرای متوهم

در ورود به یک بازی از پیش باخته!

زندان حکومت نظامی به‌سر می‌بردند و لغو قرار داهای خرید اسلحه از امریکا و انگلیس، نشان می‌داد که او ادراک سیاسی زمانه خود را داشته‌است. دومین فرض این است که او عامل و مهره قدرت‌های داخلی یا خارجی بوده‌است. در تبیین این موقعیت با توجه به روایت‌ها و خاطرات موجود، باید گفت که ممکن است شاه در رویکرد تمام‌برای انتخاب یک نخست‌وزیر از میان اعضای جبهه ملی، به دنبال جلب اعتماد عمومی باشد. از سوی دیگر ناگارا آمدی مخالفان حکومتش و سپس عبور از بحران همانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوده‌باشد. شاه در لحظه خروج از ایران، بر همین مبنا تمام اختیارات را به بختیار داد و گفت: لازم نیست به او گزارش می‌دهی. از سوی دیگر امریکا و نمایندگانش در ایران مانند سولیوان و هایزر نیز، تمام نیروی خود را برای حفظ و موفقیت دولت بختیار به‌کار بسته بودند و اساساً یکی از مأموریت‌های هایزر در ایران بافته خودش، حمایت از یک دولت قوی و بانبات و دوستدار امریکا در ایران به رهبری بختیار بود. در این راستا هدف او ائتلاف بین ارتش و بختیار و در اختیار گرفتن تمامی تأسیسات حیاتی کشور، توسط ارتش به رهبری بختیار بود و اگر این هدف عملی نمی‌شد، بر نامه بعدی کودتای نظامی بود. فرضیه سوم جاهطلبی بختیار و تبلور احساس مسئولیت تاریخی در او، نه بر اساس خواست مردم که به حکم شاه بود. وی تأکید می‌کرد، من در لحظه پذیرش پست نخست‌وزیری، با اطلاعیمان از خواست مردم که دولتوم سلطنت پهلوی، خود را در قامت ناجی ایران، رهبر انقلاب و مسئول انتقال حکومت از سلطنت به جمهوری می‌دیدم…»

■ **مردمی که ژست مشروطه خواهی را به هیچ گرفتند**

در شرایطی که بختیار به مسند صدارت نشست، مردم به چیزی جز سقوط سلطنت پهلوی و برقراری نظام

اسلامی راضی نمی‌شدند. او چاره‌ای نداشت که خویش را با شاه متفاوت نشان دهد و ژست مشروطه خواهی و تحدید سلطنت بگیرد. با این همه جامعه در آن روز، او را برکنشیده پهلوی دوم قلمداد می‌کرد و به تخطئه وی پرداخت. امری که هیچگاه تعدیل نشد و نهایتاً به سقوط او انجامید. سیدمر تقی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره معتقد است: «بختیار به‌خوبی می‌دانست که وقتی می‌تواند دولتی باثبات برقرار کند که با امام خمینی به سازش برسد. بر همین اساس سعی می‌کرد با ملاقات‌های رودر رو با بختیار از یک‌سوی و تلاش بختیار برای مسالمت‌آمیز آن به برگزاری رفراندوم بپردازد، و اکنش نشان داد. ایشان در پیش‌نهاد نخست‌وزیری یک شورای انقلاب موازی برای نظارت و هدایت فرآیند انتقال قدرت در جهت تأسیس جمهوری اسلامی، تشکیل خواهد داد. امام که راه‌گانه خنجر بوزی در دست بختیار است، اگر او می‌خواهد می‌تواند استعفا دهد، یا منتظر باشد تا با اقدامات خشنونت‌آمیز سرنگون شود. بیانات خودداری و تبلور احساس مسئولیت تاریخی در او، نه بر اساس خواست مردم که به حکم شاه بود. وی تأکید می‌کرد، من در لحظه پذیرش پست نخست‌وزیری، با اطلاعیمان از خواست مردم که دولتوم سلطنت پهلوی، خود را در قامت ناجی ایران، رهبر انقلاب و مسئول انتقال حکومت از سلطنت به جمهوری می‌دیدم…»

■ **مردمی که ژست مشروطه خواهی را به هیچ گرفتند**

در شرایطی که بختیار به مسند صدارت نشست، مردم به چیزی جز سقوط سلطنت پهلوی و برقراری نظام

سلطنت کند و نه حکومت، در نتیجه از نظر بختیار، شورای نیابت سلطنت و نخست‌وزیر می‌توانستند با برگزاری رفراندوم، به خواسته مردم جامه عمل بپوشانند…»

■ **شگفتنی سولیوان از رویاهای مرغ طوفان!**

آخرین نخست‌وزیر شاه، رویاهای عجیبی در سر می‌پروراند. او می‌خواست پرچم تحول خواهی را رهبر انقلاب بگیرد و خود را به نماد آزادخواهی و برقراری حکومت قانون مبدل سازد. در شرایطی که رفقای سابق بختیار در جبهه ملی او را طرد کرده بودند، کمتر کسی می‌توانست او را بیش از یک خیالباف قلمداد کند. حسی که ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران نیز در آن شریک بود. مر تقی سرحدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، منظر سولیوان به بختیار را اینچنین تشریح کرده است:

«در مقال نگرش‌های خوش‌بینانه به سرنوشت دولت بختیار، برخی دیگر از تحلیلگران و امریکاییان حاضر در ایران همچون ویلیام سالیوان، با بدبینی و البته نگرش واقع‌بینانه، زمان را از دست رفته می‌دانستند و به بقای دولت بختیار و حکومت پهلوی امیدی نداشتند. او طی ملاقات‌های مختلف با شاه و تحلیل دقیق اوضاع سیاسی کشور، به این نتیجه رسیده بود که دولت بختیار دوام چندانی نخواهد داشت و پیروزی انقلاب ایران حتمی است. سالیوان در خاطرات خود، به خوش‌بینی بیش از حد بختیار به اوضاع سیاسی کشور اشاره کرده و در این‌باره آورده است: با وجود اینکه

از گفت‌وگوهای خود با شاه این طور استنباط کرده بودم که بختیار بیشتر نقش یک محلل را برای خروج قانونی شاه از کشور بازی می‌کند، از مذاکرات خود با بختیار در کمال شگفتی به این نتیجه رسیدم که او خود را چیز دیگری می‌پندارد. او با الحظی پراحساس از نقشه‌هایی که برای دولت خود داشت، صحبت می‌کرد و از طرح‌های خود برای ربودن انقلاب از دست آیت‌الله خمینی سخن می‌گفت. او تصور می‌کرد که با خروج شاه از ایران، می‌تواند رهبری ملت ایران را به‌دست خود بگیرد! بختیار قدرت و نفوذ آیت‌الله خمینی را دست کم گرفته بود و در یکی از ملاقات‌ها به من گفت، در نظر دارد برای ملاقات آیت‌الله به پاریس برود و به او پیشنهاد کند که به داشتن یک مقام مذهبی در خارج از قلمرو قدرت دولت، اکتفا کند و کار سیاست و امور دولت را به او واگذار نماید… به باور سالیوان، بختیار در اشتباهی اساسی بر این باور بود که می‌تواند با قدرت امام خمینی مقابله کند و به روش‌های متفاوت، او را متقاعد نماید که از سیاست کناره‌گیری کند. سالیوان با توجه به اتفاقات سیاسی کشور، به خوبی درک کرده بود که زمام امور از دست محمدرضاشاه و حکومتش خارج شده‌ است و هر لحظه امکان وقوع انقلاب وجود دارد. وی با شخصیت ساری بختیار آشنا بود و می‌دانست که او توانایی اداره کشور را ندارد. سالیوان در این‌باره آورده است: ارزیابی مبارزانه بختیار این بود که او از شهرت به سقوط او انجامید. سیدمر تقی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره معتقد است:

«بختیار به‌خوبی می‌دانست که وقتی می‌تواند دولتی باثبات برقرار کند که با امام خمینی به سازش برسد. بر همین اساس سعی می‌کرد با ملاقات‌های رودر رو با بختیار از یک‌سوی و تلاش بختیار برای مسالمت‌آمیز آن به برگزاری رفراندوم بپردازد، و اکنش نشان داد. ایشان در پیش‌نهاد نخست‌وزیری یک شورای انقلاب موازی برای نظارت و هدایت فرآیند انتقال قدرت در جهت تأسیس جمهوری اسلامی، تشکیل خواهد داد. امام که راه‌گانه خنجر بوزی در دست بختیار است، اگر او می‌خواهد می‌تواند استعفا دهد، یا منتظر باشد تا با اقدامات خشنونت‌آمیز سرنگون شود. بیانات خودداری و تبلور احساس مسئولیت تاریخی در او، نه بر اساس خواست مردم که به حکم شاه بود. وی تأکید می‌کرد، من در لحظه پذیرش پست نخست‌وزیری، با اطلاعیمان از خواست مردم که دولتوم سلطنت پهلوی، خود را در قامت ناجی ایران، رهبر انقلاب و مسئول انتقال حکومت از سلطنت به جمهوری می‌دیدم…»

■ **دولت ۳۶ روزه، در سرانشیب سقوط**

جمله شاهدان و تحلیلگران سیاسی، فرجامی برای دولت بختیار نمی‌دیدند. ابتدایی‌ترین دلیل این ناامی نیز فقدان ابزارهای اعمال قدرت برای آن بود. او در شرایطی به رویابافی برای آینده ایران می‌پرداخت که حکومت از هم گسیخته و بخش مهمی از آن نیز به انقلابیون پیوسته بود. او مانند اسلاف خود، بسیار زود به نقطه پایان رسید. سید هاشم منیری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، آن دوره را به ترتیبی بی‌آمده روایت کرده است:

«درگیری‌های خیابانی و آتش زدن لاستیک‌ها، به کاری روئین و عادی تبدیل شده بود. همین مسئله به کاهش روحیه ارتش منجر و فرار از پادگان‌ها را موجب شد. همچنین مردم به خیابان‌ها می‌رفتند و نه تنها شعار نیز به شاه سر دادند، بلکه شعارهایی علیه بختیار نیز به گوش می‌رسید. در ۱۵ دی‌ماه، سدها هزار نفر در شهرهای بزرگ راهپیمایی کردند و خواستار عزل بختیار شدند. این تظاهرات در ۱۸ دی‌ماه ادامه پیدا کرد و در ۲۳ دی‌ماه، حدود ۲ میلیون نفر در ۳۰ شهر کشور راهپیمایی کردند و خواستار عزل و برکناری شاه و بختیار شدند. این اعتراض‌ها در ۲۹ دی‌ماه و هم‌زمان با اربعین حسینی(ع)، با فراخوان امام ابعاد تازه‌ای گرفت و به نوعی رفراندوم علیه حکومت شاه و دولت بختیار تبدیل شد. اسام در ۱۲ بهمن و به‌رغم همه کارشکنی‌ها و ممانعت‌ها، به ایران بازگشت و خود رهبری انقلاب را به‌دست گرفتند. همین امر نیز به نوبه خود، کار بختیار را سخت‌تر و مبارزات انقلابی را پیچیده کرد. در واقع حضور امام در کشور و خروج شاه از آن، به معنای نابودی رژیم‌ی بود که بختیار برای حفظ آن تلاش می‌کرد. از طرف دیگر مشکل اساسی دیگری که بختیار با آن روبرو بود، متلاشی شدن نظام پهلوی هنگام به‌دست گرفتن قدرت بود. سه رکن اصلی حکومت پهلوی که زمانی قدرتمند به نظر می‌رسیدند، در

۹ جوان ۶۸۲۴

نتیجه مبارزات طولانی مردم و رهبرانشان، از بنیان سست شده و دیگر کارایی لازم را نداشتند. ارتش نیز به‌رغم تجهیزات پیشرفته و نیروی انسانی بسیارش، بر اثر کاشنده شدن مردم به خیابان‌ها و تیراندازی به هم‌وطنان خود، دیگر قدرت سرکوب خود را از دست داده بود و نمی‌توانست با تظاهرات گسترده مردم مقابله کند. دستگاه بروکراسی عریض و طولیل شاهنشاهی، دیگر کاربردی نداشت. به زبان بسیار ساده می‌توان گفت که کشور دچار فروپاشی سیاسی-اقتصادی شده بود و بختیار در این فضا نمی‌توانست کاری از پیش برد، به خصوص که دیگر مشروعیت سیاسی نیز نداشت. حزب رستاخیز، به معنای واقعی کلمه از میان رفته بود. وزرای پیشین یا در زندان به‌سر می‌بردند، یا در تبعید بودند! مسئولان وقت همچون بختیار نیز توان حرکت نداشتند. نظام اداری و تشکیلاتی کشور بر اثر اعتصاب سراسری کارمندان، فلج شده بود. در واقع گروه‌ها، قشرها و جریان‌های مختلف سیاسی و اقتصادی در کشور، همه دست به دست هم داده بودند تا پند پهلوی را در هم شکنند. ارکان و ستون‌هایش را فرو ریزند و بنیادهایش را به کلی نابود کنند! در مجموع و با توجه به فضایی که ترسیم شد، با قاطعیت هر چه تمام‌تر می‌توان گفت که بختیار وارد بازی‌ای شده بود که از پیش بازنده آن بود و نداشتن درک صحیح از اوضاع کشور و بی‌تجربگی و خامی، در نهایت کار دستش داد…»

■ **برداشت کلان از بودجه محرمانه نخست‌وزیری**

فرار آخرین نخست‌وزیر شاه از کشور، در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز سؤال برانگیز می‌نمود. به نظر می‌رسد که وی در اختفای شش ماهه خود در ایران و ایضاً عزمیت به فرانسه، از کمک دوستان سابق خود در میان ملیون بهره گرفت. این موضوع تا مدت‌ها، محل بحث‌نیروهای انقلابی و مخالفان در رسانه‌ها بود. در مقالی بر تاریخ‌نامی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی نیز چنین می‌خوانیم:

«دوران دولت بختیار کوتاه بود، ولی در همین ۳۷ روز، بیش از بسیاری از نخست‌وزیران دوران پهلوی، از اموال ملت ایران سوءاستفاده کرد. او حدود ۶۰۰ میلیون ریال، از بودجه محرمانه نخست‌وزیری برداشت کرد. علاوه بر این بختیار، سفارش وسایل نظامی را که دولت ایران به امریکا و انگلیس داده و بیش تر پول آن را (که کلاً حدود ۱۱ میلیارد دلار بود) به عنوان پیش قسط پرداخته بود، لغو کرد و زیان هنگفتی به ملت ایران وارد ساخت. سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، پس از آن که ارتش بی‌طرفی خود را اعلام نمود، از بعد از ظهر به بعد، بختیار می‌توانست صدای شادی مردم را که به دفتر نخست‌وزیری نزدیک می‌شدند را بشنوند. او یک ربع مانده به ساعت دو بعدازظهر، ساختمان نخست‌وزیری را قبل از آن که به دست انقلابیان بیفتد، ترک کرد و بدین ترتیب دوران ۳۷ روزه نخست‌وزیریش به پایان آمد. بختیار چاره‌ای نداشت، جز اینکه به اهلی کوچتری به مخفیگاه خود برسد و چند هفته‌ای در آن جا باشد. بختیار معتقد بود که اگر ارتش چند هفته پیش‌تر از وی حمایت می‌کرد، می‌توانست اوضاع را آرام کرده و قدرت را در دست گیرد. به گفته عباس میلانی، بختیار بعد از اینکه مدتی در مخفیگاه خود در تهران ماند، به کمک سرویس جاسوسی خارجی و دوستانش (حتی احتمالاً به کمک مهدی بازرگان که در دولت جدید نخست‌وزیر شده بود) از ایران گریخته و دیری نگذشت که یکی از شاخص‌ترین مخالفان جمهوری اسلامی گردید. بختیار پس از فرار از کاخ نخست‌وزیری، حدود شش ماه در خانه یکی از آشنایان خود مخفی شد و سپس با گذرنامه جعلی و تغییر قیافه از ایران خارج شد و به اروپا گریخت. شاپور در دوره زندگی مخفیانه خود در ایران، بازم‌هاز فعالیت سیاسی دست برنداشت. در عید نوروز به وسیله کاست، پیمای فرستاد و دوام بعد هم در جهت مبارزه با حکومت ایران، پیمای دیگر فرستاد. بختیار در این مدت، حتی یک کنفرانس مطبوعاتی هم تشکیل داد! به کمک سازمان‌های اطلاعاتی خارجی و دوستانش در اسلاف خود، بسیار زود به نقطه پایان رسید. سید هاشم منیری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، آن دوره را به ترتیبی بی‌آمده روایت کرده است:

«درگیری‌های خیابانی و آتش زدن لاستیک‌ها، به کاری روئین و عادی تبدیل شده بود. همین مسئله به کاهش روحیه ارتش منجر و فرار از پادگان‌ها را موجب شد. همچنین مردم به خیابان‌ها می‌رفتند و نه تنها شعار نیز به گوش می‌رسید. در ۱۵ دی‌ماه، سدها هزار نفر در شهرهای بزرگ راهپیمایی کردند و خواستار عزل بختیار شدند. این تظاهرات در ۱۸ دی‌ماه ادامه پیدا کرد و در ۲۳ دی‌ماه، حدود ۲ میلیون نفر در ۳۰ شهر کشور راهپیمایی کردند و خواستار عزل و برکناری شاه و بختیار شدند. این اعتراض‌ها در ۲۹ دی‌ماه و هم‌زمان با اربعین حسینی(ع)، با فراخوان امام ابعاد تازه‌ای گرفت و به نوعی رفراندوم علیه حکومت شاه و دولت بختیار تبدیل شد. اسام در ۱۲ بهمن و به‌رغم همه کارشکنی‌ها و ممانعت‌ها، به ایران بازگشت و خود رهبری انقلاب را به‌دست گرفتند. همین امر نیز به نوبه خود، کار بختیار را سخت‌تر و مبارزات انقلابی را پیچیده کرد. در واقع حضور امام در کشور و خروج شاه از آن، به معنای نابودی رژیم‌ی بود که بختیار برای حفظ آن تلاش می‌کرد. از طرف دیگر مشکل اساسی دیگری که بختیار با آن روبرو بود، متلاشی شدن نظام پهلوی هنگام به‌دست گرفتن قدرت بود. سه رکن اصلی حکومت پهلوی که زمانی قدرتمند به نظر می‌رسیدند، در



دی ۱۳۵۷، شاپور بختیار پس از دریافت رأی اعتماد از مجلس شورای ملی